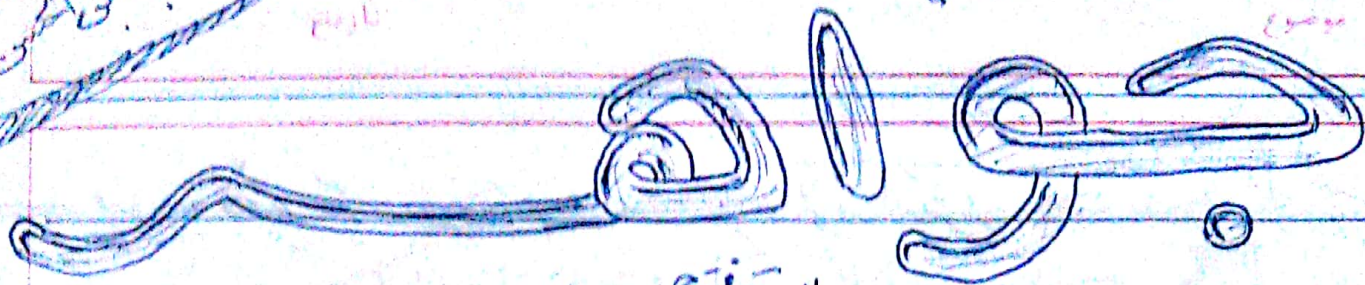


اللهم

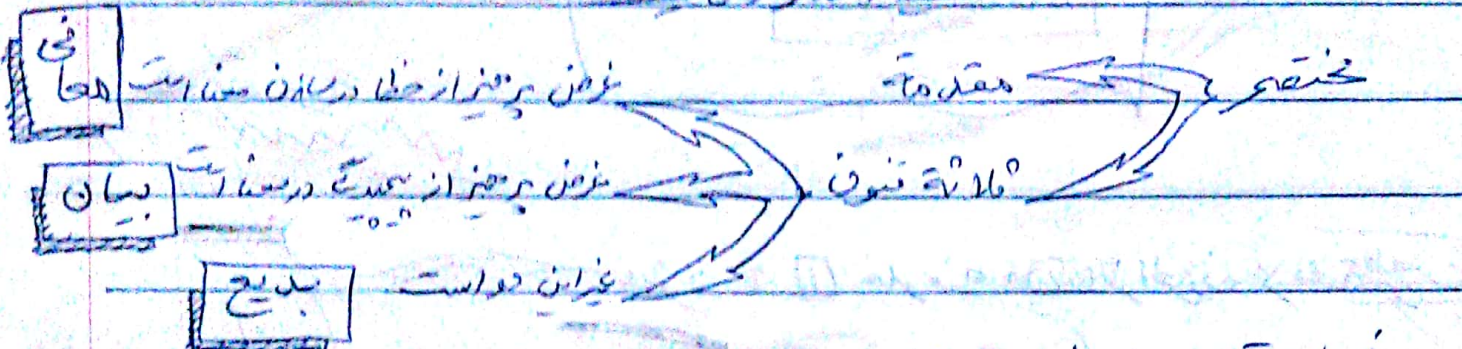
اللهم اخرجنا من ظلمات الوهم
واكرمنا بنور الفهم
اللهم افتح علينا ابواب رحمتك
واسخر علينا خزائن علومك
بحمتك يا ارحم الراحمين

و

طوبى



الاستاذ المحترم



وضاحة : هي في الاصل تنبئ عن الله والبيان

يوصف بها المفرد : كلمة فضيحة

والكلام : كلام فصيح ومعقيد فضيحة

والمتكلم : كاتب فصيح وشاعر فصيح

الفضاحة في المفرد :
خلوص من تنافر الحروف
والغرابة ومخالفة العياد

بلاغة : هي تنبئ عن الوصول والانتقاء

يوصف بها الكلام

والمتكلم

الفضاحة في الكلام : خلوص من صنغ التأليف وتنافر الكلمات والتعقيد مع فصاحتها

لفظي : تقديم وتأخير وحذف

معنوي : كناية بعيدة

كثرة التكرار

تتابع الاصناف

منقصة

مضادة

١: مفرد : خلوصه من تناقض الحروف (سند شيراز)

٢: والخرابة < مخرج : مفرد و شيراز >

٣: ونجاسة القياس الاخرى < اجل >

كلام : ١: خلوصه من منغف التأليف (انما من اذنا)

٢: وتناقض الكلمات (تقل باشند) < قوب بوي >

٣: والتعقيد مع مضادها

٤: وكثرة التكرار

لغوي (در نظم)

٥: وتتابع الاصناف

معنوي (در اسقال) < التجدا >

متكلم :

ملكته يقدر بها على التعبير عن المقصود

بلفظ مضيق

علم معاني

ما يحتز به عن الخطأ في تأديته المعنى المراد

بلاغة

كلام : مطابقة لمقتضى الحال مع مصاديقه

متكلمة

ذلك لا يقتصر بها على تأليف كلام بليغ

حال : هو الامر الداعي

للمتكلم الى ان يعتبر

مع الكلام الذي يؤدي به

مقتضى الحال

اصل المراد خصوصية ما

ارتفاع شأن الكلام في الحسن والقبول بمطابقته للاعتبار المناسب و

الخطاطي بعد هذا

الامر الذي اعتبره المتكلم

مناسبا بحسب السليقة

او بحسب تتبع تراكيب البلاغ

حسن ذاتي (نه نريد لم يمت)

علم بديع : ما يعرف به وجه التحسين

علم بيان

ما يحرز به عن التقييد المعنوي

المعاني هو علم يعرف به احوال اللفظ العربي التي بها يطابق

مقتضى الحال

== جمهورة ==

صدق الخبر

مطابقة للواقع

احوال اسناد خبري

احوال المسند اليه

احوال متعلقاته فاعل

== نظام ==

صدق الخبر

مطابقة لاعتقاد

الخبر ولو كان

خطا

القصر

الانشاء

الفضل والوصل

احوال المسند

الايجاز والاطناب والمساواة

== جامعة ==

مطابقته مع الاعتقاد

للواقع وعدم انطباقه

للواقع مع اعتقاده

غير مطابق وغيرهما

الاسناد ضم كلمة (او ما

يجري مجراها) الى اخرى بحيث

يفسد الحكم بان مفهوم

احدهما ثابت لمفهوم الاخرى

او متفق عند

قاعدة الخبر

لازم فائدة الخبر

لازم فائدة الخبر

لازم فائدة الخبر

لازم فائدة الخبر

اصل این است که خبر فاعل است و خبری که

بود از حکم و تردید

از تأکید حکم بی نیاز

نی شوم

ابتدائی

اگر مخاطب تردید حکم داشت

نیگوست که حکم را با تأکید

تقریب بخایی

در اگر مخاطب خبر حکم بود لازم و واجب است که

حکم به حسب انظار او تأکید شود

مخاطب

انظاری

حقیقه عقلیه است انظار فعل به آنچه که فرد متکلم در ظاهر

متکلم است و اگر مخاطب و تابع باشد

مجاز عقلی : السناد فعل به آنچه که از متعلقات فعل است، لیکن

در مراد متکلم مسند الیه واقعی نیست، همراه قرینه ای صافه

قرینه صافه یا باید لفظیه باشد
و یا معنویه!

در انشاء هم
امکان وقوع
دارد.

عبد العاهر : لازم نیست در مجاز عقلی فاعلی باشد که اگر

فعل در مجاز عقلی باید فاعل معنوی داشته باشد که اگر اسناد می خورده است
الساد به او داده می شد حقیقی می شد، بلکه در این مثالها متکلم اصلاً هیچ فاعل حقیقی را اراده نکرده!
حقیقی باشد به آنکه اسناد می داد.

یا ظاهری باشد : خارج بحث مجاز هم = فخری یا : هر فعلی را که فاعل حقیقی داشته باشد، و آن بخشی است که اگر اسناد پذیرد دیگر مجاز نیست.

صاحب المصباح : اعراض فخری است

و در این امثله، فاعل = سدکای : مجاز عقلی نداریم
حقیقی خداست : سئل الله و اینها استعاره به کنایه است

مصنف : اقتضای سخن سدکای این است که مراد از فاعل مجازی فاعل حقیقی باشد، یعنی در مثال عیسه راضیه منظور صاحب عیث باشد و این واضح البطلان است.

سدکای بزرگ آن طرف تر

اسالیب السلاطه ← اسلوب العلوی

الادبی

الخطابی

معنی: که در قالب لفظی و معنی و جمله
اسلوب دارد.

اسلوب ادبی: واقع‌ترین شیوه این اسلوب

این است که بقیه ظاهر و جلیل [صدای استاد به لحن صمیمی و درستی]

باشد.

* واضح: چیزی که در لفظ از حسن تعبیر نمایند. آخر کلمات به رسم صورت است این [

* حیال: اشیا غیر واقعی

بمعنی جادو

* تشبیه: قریب متبدل < تشبیه بلاغت است >

غریب بعید (بدون تعقید)

«العلم نور»

< تشبیه بلاغت است >

تشبیه معقول به محسوس (البقی اصل است)

«هذا العطر کخلق شخص الکیم»

تشبیه محسوس به معقول (خلاف اصل است)

* تشرفی: نزدیکی نه کوچ و بزرگاری

* بندها: می‌دهد

(از باب مبالغه)

* قنّه: قله

«دخل فی قلبی نور»

الباس معنوی ثوب المحسوس (نور)

* حضبت: بارور، پرثمر

اسلوب خطابی: قوت لفظ و معنی و قوت محبت و درج خود را نشان می‌دهد

ایمانیه : برای تکلیف

موتو عارضا : قدرت بیان

سطوح : درختی

۲، ۷، ۸

لیم

خالی الذهن : کلام مطابق اصل

نکات : تاکید حکم

منکر : تاکید به حسب انشاء

شونده

ظاهراً و یا اعتباراً

اصل ۱۱ خبر برابر غیر ظلم به حکم آورده می شود

۱۲ به اندازه مدلول ، لفظ آورده شود

۱۳ حکم صادق باشد

۱۴ حال دال لفظ باشد

مقتضی
مقام
شرائط

مقتضی ظاهر > حال واقعی را در نظر می گیریم <

اعتباری > فرد را مثلاً منکر اعتبار کنیم <

اذا الیکم مرسلون < تأکید به آن و وجه ایمه

اذا الیکم مرسلون < " " " " و لام

اسناد : در قرآن نه تعهید لفظی است

حرف معنوی

[اسناد به کلمات و کلمات اولی گوید که روح اینجا مطلب را

پیچیده کرده است ، منی گفته به بعد و ... و حال اشیه روح

تغییر یافته کلمات که در مقام و بدایت زبان زد است بهر چه کلام را اندک حکمت گفته باشد

* امارات متحده :

جواب: ۲۸ *

* سماح : نزل

266✓

عَرَضُوا لَنَا مِنْ فُرْصَةٍ كَثِيرَةٍ :

« إِنَّ بَنِي عَدُوكَ فِيكُمْ رِجَالٌ »

یا حنکرا غیر حنکر فرضی و کسیم

« لا ريب فيه »

مشارح: استقامت انظار را عدم انظار فضا کنیم نه انظار

ہنکر! غیر ہنکر فرض کریں!

بسم الله الرحمن الرحيم

تَقَرُّبُهُ إِلَيْنَا

بالعسر!

$(2, 40)$

ل

سلام

مسند فضل و شرف فضل است

تبریکات

اسناد حقیقی (عمومی)

حجاری (عملی)

10. 10.10.13

مجلس شورای اسلامی

سید محمد علی

اسناد فعل و شبه فعل به سند الیه ای که مستلزم ادعا کرده است.

تغیر مستلزم ظاهراً اعتقاد دارد به وجود نیست

اسناد حقیقی عقلی

اسناد : در علم بین اسناد حقیقی لغوی گویند و در این

چون عقل حکم می کند به حقیقت و مجازاً عقلی گویند

ل
لک
و لک

۷/۲۶

انقسام حقیقت عقلیه

* ثقل : سببی

صفتها: خدا سببی را در می یابد

① نبشی که مطابق واقع هست و مطابق اعتقاد هست

②

نیت

③

نیت

④

نیت

لک زید آمده (عالم که نیامده)

اسناد مجاز عقلی : اگر مستلزم مستلزم را اسناد دهد به یک سند الیه که

این سند الیه مراد از مستلزم نبوده است و مستلزم در ذهن

او چیز دیگری است که مستلزم در فطن قرین است و می یابد

۷/۲۷

ل
لک
و لک

* ثقل : با قریب

مستلزم الیه هست

قبل از قرنیه هجری کاذب است

تاریخ

اسناد مجاز عقلی ^(معلوم) انکار عقل به ظرف، جبر و محذور، مصدر، مفعول به + قرنیه
خیرا که نزد متقدم ظاهر است و نیست! + قرنیه

[خلاصه]

قبل از قرنیه هجری است صادق یا کاذب باشد.

بعد از قرنیه متعین

به صدق و کذب از نوعی شوند.

اینکه

ما با

مدلول

تقریری

کاری

نداریم

ما مدلول

تصدیقی

و متعین

به صدق

و کذب

یا جاهل نه بود: اثبات الله البطل و نه منظور

اثباته الویج البطل است و این

را قرنیه هجری در زمانه، تا قبل از قرنیه

قصیه صادق است در بعد از قضیه

قرنیه هجری و در زمانه و نهیم، کذا اثر

و اصفت به کذب و کنیم چون

آنچه وارد او بوده دروغ است!

[متعارفانه اسنادی شوند مطابق]

خبر به گفته، مخ نهیم و نه

از حالات دوشان و مردم که

مگر قصیه را درست گفته

است! [

۸، ۵

در سطح الهی

* ملائکه: ثبوت عدم

* مفهم: بالا آورده، سرور گفته

مسند الی

مسند

حقیقی

حقیقی

مجازی

حقیقی

اسناد مجازی

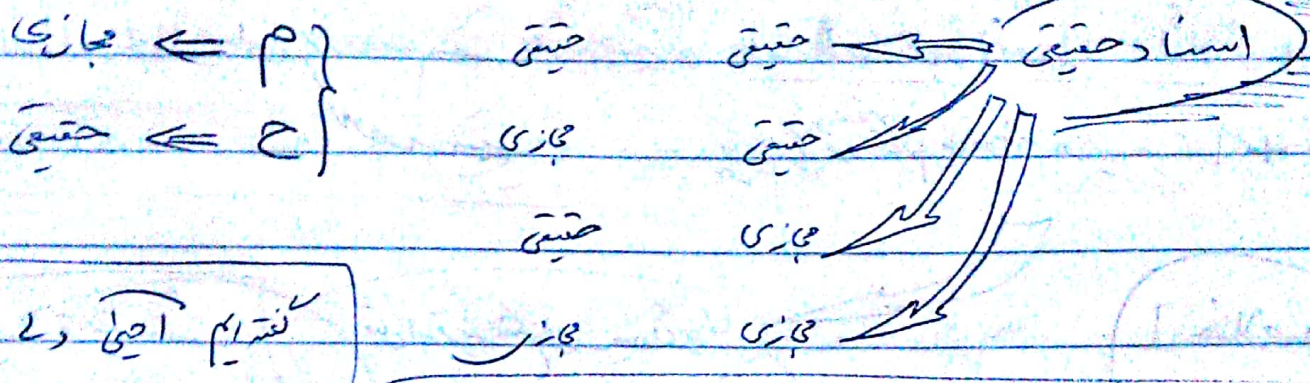
حقیقی

مجازی

مجازی

مجازی

مسند مسند الحیة



گفتہ ایم احیائی دے
ارادہ اثبتہ کردہ ایم

عالم :	اثبتہ الربیع البقل	م	ح
":	احیائی	م	ح
":	اثبتہ شباب الزمان	م	ح
":	احیائی	م	ح
	عجان لغویہ		
	عجان عقلیہ		
جاهل :	اثبتہ الربیع البقل	م	ح
":	احیائی	م	ح
":	اثبتہ شباب الزمان	م	ح
":	احیائی	م	ح

انکہ یک عالم جنس جمہور توبہ
تقیناً دایم حقیقت عقلیہ
و جنس عالم است سر استر مجاز عقل
است یکنم دنیہ عالم حکومہ
ماہر را بہ فہم نہ چہ در صورت
طرح ! بہر کہ ایم از مسند ایرد
مسند و تکرار نمود بغیر باشد

بلاغت و فقاہت باید با مثال تکرار

کر و آن ہم مثال الہامی کی مائوس باسد!

لا صاحب الزمان (عج)

اربع

موضوع

استاد: عبدالحق میرزا در بلاغت معتبر است و سفا محض در شیخ معتبر است

۸۹

در بیان امر

مشتبه: مراد متکلم... نبود، به اصل فلام را باز می‌گردانیم سیر صدق و کذب می‌کنیم
 عمل الفاظ و اسناد مجازی است، حقیقت را چگونه در فلام می‌آوردیم آنچه در اعتقاد می‌کنیم
 حجت در اعتقادش است در ظاهر که نیست! پس فاعل قطعی ظاهر فاعل را می‌بینیم
 بر صحت کذب به اعتقاد ظاهر است.

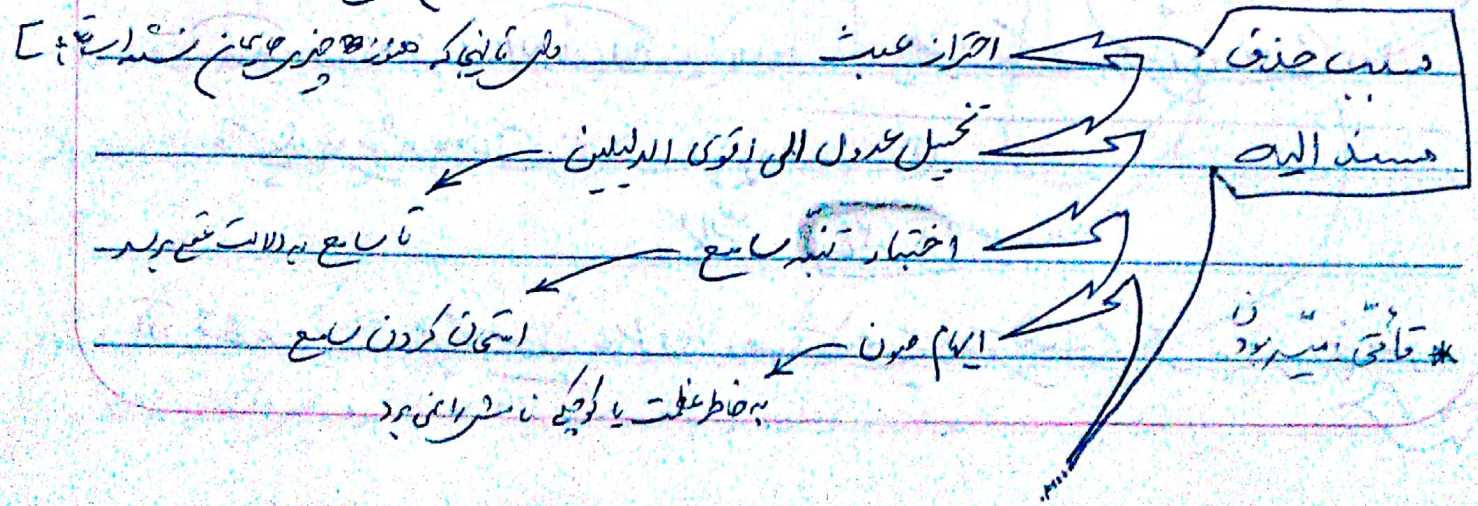
مصادیقی: اسناد حقیقی است از بیع فاعل حقیقی را اراد کرده ایم و ادعا کرده ایم
 که فاعل حقیقی بیع است صدق کذب در رد ادعا، اگر نتواند
 فاعل ادعا هم فاعل شود تنذیب می‌کنیم.

کل بحث اسناد حقیقی و مجازی

در بیان امر

۸۹

[ما حوض ما منقرضت کما منقرضت طبیعه فاعله]



تأني الاشارة الى الحجة من جواز عدم ردكم كذا بعد ايقاع الشك فيكون ذلك

تعيين آن من منزه المعلوم است بعد انظار كذا

ادعای تعین ادعای انکه سند معلوم است دستور

محر ذلك < صفة الحق > مخالفة على وزن و ما فيه و ابتداء < > ^{بسم الله} ٨١٦

٨١٩ كذا و صفت ^{بسم الله} ٨١٧

٨٢٢ كذا و صفت ^{بسم الله} ٨٢٢

و به احوال و به منتهی با هم اشاره ذلك

به طور اسم معنی بر وجه با ذلك اشاره
زیرا معنی با خبر در نتیجه هذا بعد است

کما یروى ان طاعت آل طاعت و آورد و
یک واحد فاعلا لاد و کند مسئله
از دور شیخ انان دار بیند و کوی

* جدير : سزاوار

الانسان بنزهة باهية و
حقیقت کند و لمر امانه جوئے کرده!

زید و دهن با الانسان

کیف فخر میده است!

٨٢٤ ^{بسم الله}

الاقطه بر بر صفت مریکه صبور و لود و صفت مریکه صبر است که اگر به چنان نفع

زید بنی الان (کاف)

2- عالم العرب

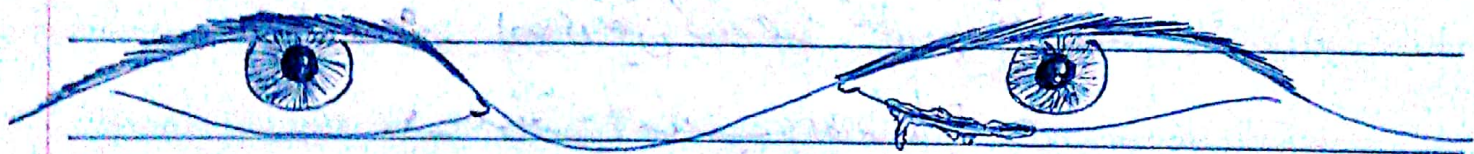
سر این صفت هر که نیست!

 $(\Delta, \gamma\delta)$

۱-۲

A, PG

زفر: در مصنف و مصنف النعم، نسبت معهود است و لا در غیر آن است.

[illegible]

ادامہ : اشکات رکابی :

① يستلزم ان يكون المراد بعيشة صاحبها «ففي عيشة ماضية»

(٢) ان لا تصح الاضافة في نحو نه اياه صائم بطلان اضافة الشيء الى

۳۰ « ان لا يكون الامر بالنساء لهما حان » « ما نعمان ابن عوف »

٥٦ ان يتوقف نحو انبت الزبيج البقل على السمع لان السمع اله

توقیعیہ

اللوام كلب منقبة

شرح: مذنب گاهی در التماس به گناه این است که مشبه ذکر بشود و از روی ادعا و مبالغه مشبه به اراده بشود، سراسر کمالی ندارد.

دلائل حذف مسند الیه :

۱- مسند الیه با قرینه روشن است ، اگر دش عبث می شود .

۲- از دال های عقلی و منطقی به (دل و نفس) عدول می کنیم که عقل است .

۳- آذغایش بهوش شنونده در درک قرینه کلام .

۴- " " " " در رسیدن به فرائض پنهان .

۵- حفظ مسند الیه از آمدن در لفظ به خاطر تعظیم .

۶- " " " " " " تحقیر .

۷- ذکر نکردن مآ بشود هنگام نیاز (تعارف) کرد .

۸- " " " " به جهت مشخص بودن خدا .

۹- ادعای تعین کردن جهت تعظیم < و آت اللف >

۱۰- موقعیت مناسب با اطنان کلام نیست .

۱۱- حفظ وزن شعر

۱۲- رعایت  سجع

۱۳- حفظ قافیۀ شعر

۱۴- پنهان کردن مطلبی از غیر شنونده حاضر

۱۵- تبعیت از ضرب المثل رایج

۱۶- مایا موارد دیگر مثل مدح و ذم و تخریم و ...

دلائل تنکیر مسند الیه

- ۱- بیان اسمی که یک فرد است
- ۲- برای بیان نوعیت
- ۳- تعلیم
- ۴- تحقیر
- ۵- تنکیر
- ۶- قلیل

دلائل تنکیر غیر مسند الیه

- ۱- بیان افراد مسند الیه
- ۲- نوعیت آن
- ۳- تعلیم
- ۴- تحقیر

دلائل نعت آوردن برای مسند الیه

- ۱- برای روشن کردن معنای مسند الیه
- ۲- برای تخصیص مسند الیه
- ۳- جهت مدح یا ذم

دلائل تأکید آوردن برای مسند الیه :

- جائنی زید زید ۱- برای تقریر و تثبیت آن
- قطع النص الامرتیقه ۲- برای دفع توهم مجاز بودن آن
- جائنی زید زید ۳- برای دفع توهم خطا و سهو کردن متکلم
- جائنی التوم کلهم ۴- برای دفع توهم عدم شمول همه افراد

دلائل عطف بیان آوردن برای مسند الیه :

- قدم صدق خاند ۱- تا با اسم محقق آن را توضیح دهیم
 - المؤمن العاقلات الطیر ۲- با غیر اسم محقق آن را توضیح دهیم
 - جعل الله الکعبة البیت الحرام ۳- گاهی نیز برای غیر توضیح بدهد معنی آید
- کر و نیاید پسند است بیاید و نه دکانها، نیز دکانها

دلائل بدل آوردن برای مسند الیه :

- (دلائل ملحقه) جائنی افزک زید ۱- زیاد کردن تقریر و تثبیت
- (دلائل تعنی) جائنی التوم اکثرهم بعض
- (دلائل التزامی) سلب زید توبه احتمال

به یکی از این دلائل که، مبدل دان بر بدل است فلذا افاد

تأکید می شود و چون غرض نسبت بدل است تأکید مضاعف می شود

دلائل عطف آوردن برای مسند الیه :

۱- جانشی زید و عمرو تفصیل مسند الیه ضمن حفظ اختصار

۲- جانشی زید مفعول تفصیل مسند ضمن حفظ اختصار

۳- جانشی زید لا عمرو جلوگیری از خطای سابع (رفع خطا)

چون غرض از تألیف این کلام این است

که آمدن زید قبل از آمدن عمرو بوده است

پس مسند اهمیت دارد که عطف شده است

مسند الیه دیگری

۴- ما جانشی زید بل عمرو برگرداندن حکم از مسند الیه به سوی

* هر تذکره ترتیب دارند

جانشی زید لا عمرو که در برابر کسی گفته می شود که مقصود از کند عمرو بدون

ما جانشی زید لکن عمرو فقط در برابر کسی

که گفته می شود که یا عمرو یا هم آمده است

فوق لا و لکن عطف

مقصود می کند عمرو

نیامده است و در برابر کسی که فکر کند لا عمرو

نخاع : لکن در برابر کسی گفته می شود آمده اند اشتباه گفته نمی شود

که گمان می کند هیچ کدام نیامده اند

به او می گوئیم زید نیامده لکن عمرو را اشتباه کردی زیرا آمده است !!

جاشی زید و عمر و ۵- برای به شک انداختن شنونده

..... ۶- ایجاد ابهام در ذهن سامع

..... ۷- بیان تحقیر یا اباحه

دلیل ضمیر فصل آوردن بعد از مسند الیه :

برای تخصیص مسند الیه به مسند

بضمیر مسند در مسند الیه

المعقول ۹، ۱۴

صیغه غیب !

دلیل مقدم کردن مسند الیه : < معرفه >

۱- زیرا در خارج پیش از مسند محقق می شود

والذی حارث البریه فیه حیوان ۲- تا خبر در ذهن شنونده جایگزین شود

سعدی درک ۳- عجب کردن در حال شنیده یا بد زدن با آن

المحبوب جاشی ۴- رساندن علاقه به آن و لذت بردن از ذکرش

انا بعت فی صحتک ۵- وعده این اهمیت که آنحصار مسند الیه

عبد القاهر :

تقدیم سبب انحصار خبر در مسند الیه می شود

بد شرط کننده بر دنبال حرف تعبی بیاید : ها انا قلت هذا

مع انه متول لغیری

تقدیم در قی و تقی حکم از مستقیم و ثبوت آن را برای غیر می‌رساند به دو صورت:

۱- استتراجی: تقصیر اشتراک مستقیم با غیر در حکم می‌دهد

۲- قلیبی: محکم بودن مستقیم به حکم و نبودن غیرش

[من اینقدر را برای قی]

و تمام حکم را نیز استتراجی

در این حالت برای تأکید لاغیری آورده می‌شود

مانند حدیثی که در حدیث آمده

و در این حالت وحشی و منفرداً آورده می‌شود

و نیز به مذهب و جاد و در حدیث آمده

۱- است لا تکذب: تقوی حکم را می‌کند یعنی تقویت حدیث

۲- لا تکذب: تأکیدی در آن نیست

۳- لا تکذب: تأکید مخاطب را می‌کند نه حکم را

دلیل مقدم کردن مسند الیه: (نگه)

۱- تخصیص جنس و انحصار آن

رجل جانی لا امرأة

۲- اراده کردن فرد واحد

رجل جانی لا رجلاً

دلیل آوردن اسم اشاره:

۱- ادعای وصفی برای مسند الیه

هذا الذي ترك الامام حجة الله في حق هذا كره

و این را نیز عجب است

۱۷، ۹

مثل و غیر اگر مسند الیه شوند لازم است تا مقدم

باشند تا به طریق کتبیه اثبات حکم بیشتری نمایند :

مثل تو بخل نمی دزد.

محل این نام یقین ← عموم السلب : هیچ آن نمی یابد.

الم یعم محل این ← سلب التعم : همان را نمی یابند.

همه این موارد تقدم مسند الیه بود ؛ اما تأخیر آن

به خاطر اقتضای مقام است تقدم مسند را.

هذا كله مقتضى الظاهر

اما مقتضى الاعتباری :

اعدن ضمیر به جای اسم ظاهر :

نعم رجلاً نید → ۱- در باب نعم رجلاً نید

مهورید عالم → ۲- در باب ضمیرشان

لح تا مسند الیه در ضمن محال باشد جایگزین شود.

← آمدن اسم اشاره به جای ضمیره

۱- اذعان و صرح برای مستدلیه

۲- تنسیر محاطی که نابینا است

۳- بیان تکرار و حقیقت سابع

۴- به خاطر عجیب بودن حکم که بر آن عمل شده

۵- رساندن ذکاوت و باهوشی سابع

* روع : وحشت

← (و هر چیزی غیر از اسم اشاره)

← آوردن علم به جای ضمیره

۱- تقویت کلام و توكید مستدلیه

۲- رعب و وحشت انداختن در دل سابع

۳- تقویت داعی فاسد به اطاعت امر

۴- التماس و طلب عطف از سابع

→ به جای آن

خطاب
تکلم
غیاب

مقام

۲۰ ر ۹

لحظ (الغافل)

روی برگرداندن

لحاظ: ملاحظه کردن از یک مقام به مقام دیگر

الانصاف:

جمهور: قبلاً به نفع آنده است حالا به دیگران عدول می شود

< سبهي ... >

< در الهي انا ... >

بسم الله ...

الهي عبدك العاصي ...

بحث نظر است

لله رفاكر: التفات هست

محمد در: عدول هست و لا التفات نیست

[خاک بر اینها که

نفسانه

ع گویند حضرت و غیب : غائب به متکلم : الله الذي ارسل الرياح فتسير سحابا فاستغاث

بنشد طلبه مدرسه نرگه : غائب به مخاطب : حالت يوم الدين اياك نخشع

اگر روزه بیايند اين : مخاطب به متکلم : بل قلب في المحسالي لم يرب بعيد الشهاب عصر

کلام مختصر را ببيند که : مخاطب به غائب : حتى اذا كنتم في الغلظ وجبرين نعم

نه حضور و غيب است : متکلم به مخاطب : تناول ليلك اعالى لا اعبدا الذي عظمي

نه استر شرفه نادر : متکلم به غائب : انا اعطيناك الكوثر فضل لربك وانحر

که بگويم از حسن استر

است : (ايضا) هي غائب

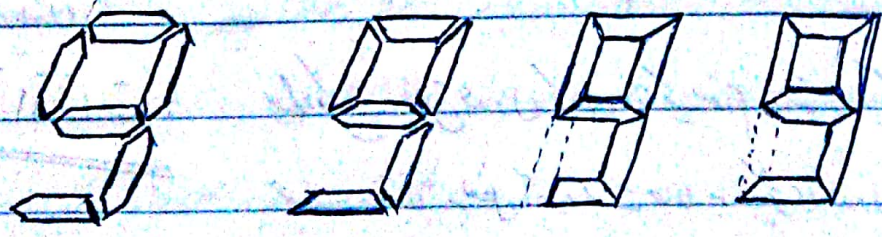
مكره اللغات

محمد در مدرسه حافظه لاف ايتا

جديد گويي و نو کردن کلام است

له برای نشاط مخاطب!

* اصغاء و گوش دادن



ما ابا صالح المصنف المحدث

ص ۱۰

در واقع کتاب تلخیص المفتاح

مختلف مقتضای ظاهر

را در حقیقت نه مختصر المعانی تعارض را در این است

متکلم اند و می کنند به مخاطب خلاف

انتظار مخاطب را

اسلوب حکیم : ۱) فغاندن به مخاطب اینک این کلام

به اینکه عمل می کنند کلام مخاطب را

سزاوار تو نیست

به خلاف مراد مخاطب حکام باغ

|||

دادن به او

رفت به سوی تو طلب کرد است لیل مرا !

شعر (تبعثانی) [در باغ] زگی می شود که او

رو سیاه شود بر منی را جدا کند و من

خوشتر را بکنم

انکار کرد و گفت منظور من انگور را

عجیب او را دستگیر می کند و می گوید : من تو را به

روی درخت برد که سیاه شود و آن را

ادم حق من کنم (تو را به زنجیر کنم)

بکشید و من شراب در دست کنم و بخورم !

شاعر من امیر دیگران را سوار بر اسب ادم و التی

می کند (اسب سیاه و سفید)

عجیب رهبر کرد

فغاندن مخاطب سوال گفته به اینکه

آنگونه دیگر سوال کردن شایسته

لستطونک عن الاهلة

توست

مواقیت للناس والحج

این جواب این سوال نیست



* مَوَاعِيت : آت وقت شمار (۳) مهناذن اینک اتفاق محقق الوقعی در آینه

رخ خراهد دار، قطعاً.

و فتح فی الصور : تعبیر از مستقبل با ماضی
 إنا الدین لواقع : اسم فاعل
 ذلک یوم مجموع لہ الناس : مفعول

اشکال :
 اسم فاعل و مفعول
 متغیر استقبل

هم دارد ؟ (۹/۲۲) و بیع الله تعالی

(۴) قلب و جوابه جا کردن جای

الفاظ کلام به خاطر علامت : غیر لکاهی : ابد

قلب نداریم . زمان ارشد محقق
 سبب تکلیف شدن کلام است
 سبب تکلیف : مطلقاً چیزی است چون
 سبب تکلیف : مطلقاً چیزی است چون

سبب تکلیف : مطلقاً چیزی است چون
 سبب تکلیف : مطلقاً چیزی است چون

محضر است
 محضت : قلب هست و هر چون متفقی
 عرضت الناعت علی الخوض
 اعتبار لطیف است غیر از ملاحظه
 که خود قلب به تنهایی سبب آن است

* غیره : غیره

* و تحته : سیاه بجای

کما طینت بالعدن (السیا عا) اینی نکتہ از غیر از ملاحظه ندارد بر محضت قبول

سایه گاه گل - چراغ : چراغ در همین مثال هم نکتاتر هست و آن اینکه ما چشم در
نگاه کل صافه می بینیم و غیر آنقدر نگاه کل به قدری صافه شده
چشم : نگاه
صانع : خورشید است

دلائل حذف مسند

همان دلائل که در حذف مسند الیه آمد

< ای تبار > و خانی و قیاد با لغزین - احترام عیث

< راضی > و نحن بما عندنا و انت بما عندک راضی - احترام عیث

< لنا > « ان محلا و ان امر محلا » - جدول الی آخری الدلیلین

< لو فیکون انهم > « قل لو انتم تعلمون قرآنن ربی » - احترام عیث چون خبر دارد

کلمه عمل فعل محذوف

« مضرب جلیل » - < مضرب جلیل اقل >

< فادی صبر جلیل >

امکان عمل معناه به دو صورت فایده این حذف است

« لنسألتهم من خلق السموات والارض لتقولن انهم »

« للعیث نریب ضارع »

جواب سوال محقق - جواب سوال مقدر

خست هر چه

عمل دشوار است

بر راست و ضارعه

خانی جل من

عجب عجب آنچه آفریده است

چون بگوید بدست دهنده



فوائد حذف مسند:

بها مضافه که در مسند الیه آید.

دلیل ذکر مسند:

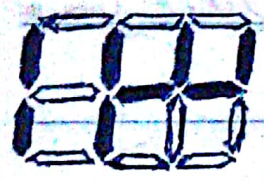
۱- ذکر کردن اصل است

۲- ترس از اینکه سماع متوجه منظور نشود.

۹/۲۴

بها مضافه

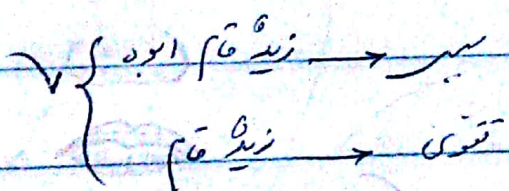
بها مضافه در مسند الیه ذکر شد.



دلیل مفرد آوردن مسند (جمله نباشد):

نه سببی است و نه تقوی حکم

«زید قائم»



سکای و حصفه:

مسند صبی: جمله ای باشد که عائد به معیار آن معیری باشد که مسند الیه نیست.



سیر
تقوی حکم

زید قائم ابوه

تقوی حکم: معنی آن تقوی که به خاطر

«زید قائم ابوه»

تکلف نباشد: زید قائم قائم بلکه انچه که سبب باشد: زید قائم

غیر سیر است

== هـ ع ن : ما يُحْتَرِزُ عَنِ الْخَطَا فِي آيَةِ الْمَعْنَى الَّتِي يَرِيدُهَا التَّكَلُّمُ لَا يَصِلُ إِلَى
ذَهْنِ السَّامِعِ.

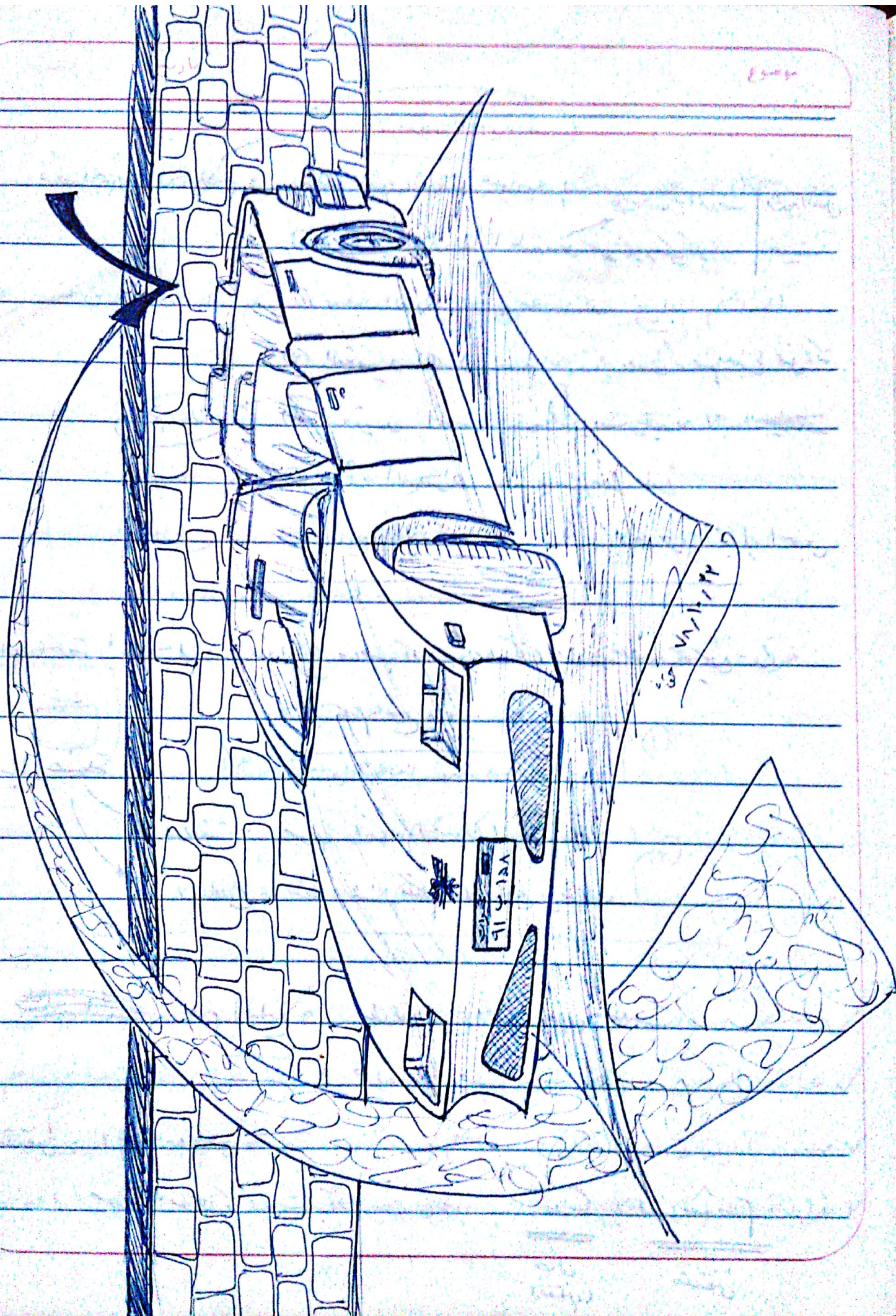
== ب ي ا ن : ما يُحْتَرِزُ بِهِ عَنِ التَّعْقِيدِ الْمَعْنَوِيِّ إِذَى عَنْ أَنْ يَكُونَ الْكَلَامُ غَيْرَ
وَاضِحٍ الدَّلَالَةِ عَلَى الْمَعْنَى الْمُرَادِ.

== ب د ي ع : ما يُرَادُ بِهِ تَحْسِينُ الْكَلَامِ ~~بِالْجَمْعِ~~

مُضَاهَاةٌ وَبِلَاغَةٌ → بِأَوَّلِهِمْ أَوْ تَحْسِينُ ذَاتِهِ حَاصِلٌ وَهُوَ
حَسَنُ الْكَلَامِ → وَبِأَوَّلِهِمْ أَوْ تَحْسِينُ عَرَضِي

} إِنَّ النَّظَرَ فِي الْمَضَاهَاةِ إِلَى مَجَرَّدِ اللَّفْظِ دُونَ الْمَعْنَى
إِنَّ الْبِلَاغَةَ فَتُنْظَرُ مَعْنَاهَا إِلَى الْجَانِبَيْنِ.

8-5-74



معدلات آلودگی مخدرات مصرف جوانان

فصاحة الكلام : خلوة من ستة عيوب : ط. س. ع. هـ. ج. د. فصحته العمل

① تأليف الكليات المختلفة في كتاب واحد

⑤ ضعف البنية ← خلاف نحو

٩٣) التقييد اللفظي ← تقديم وتأخير وهذا في كونه من معضرات فعل مكنته.

علم بيان (٢) التقييد المكنون ← ثبات بعيد (محمود العبد)

۵) کثرت السكر - ينفذ سفره سفره

⑤ تابع الإضافات ← جملة جملته الجندل اسمي

وضاحت المتكلم: ولكن كى صاحب آن به واسطه آن بتواند مقصود خویش را

باب: کلام فصیح بیاد رس

Die H.

در لغت: وصول و انبساط (رسیدن)

در اصطلاح : منقذ و منفی متکلم و کلام واقع می شود.

کلام البلیغ و مطبوعہ مقتضی حال خطی

عمران با فضیلت صلی و سلم

مقتضی : اعتبار مناسب

صورت مخصوصی کہ عبارت بر آن بیان می شود مدح با و الثناء بسلام

1. Verständnis

حال
(مفتویٰ)

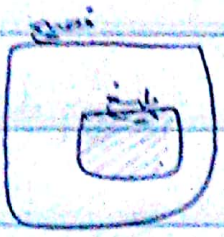
حال : چیزی که مستقیم را وادار کند که کلام مستقیم باشد و غیره

المتکلم البلیغ : متکلمی که صاحب آن بتواند بزرگ آید و کلامش را بطوری مختصر و مفید

بلاغت در عصب دارد :

- مساواة : مطابقت لفظ و معنی
- إشارة : لفظی که از معنی (بیگانه باشد)
- تذیل : لفظی که از معنی (غیر متشابه)

فروق فصاحت و بلاغت :



- فصاحت فقط و صفت الفاظ است.
- و بلاغت فقط و صفت الفاظ همراه معانی است.
- فصاحت و صفت کلام و علم است.
- و بلاغت فقط و صفت کلام است.

- تفاوت : با ذوق سليم و حسن صدق نموده شود ✓
- تعمید معنی : با علم بیان ✓
- مخالفت القیاس : با علم صرف نموده شود ✓
- احوال و مقتضای ها : با علم معانی ✓
- صنعت تألیف و تعقید لفظی : با علم نحو ✓
- خالی بودن کلام از وجود تحسين ✓
- غرابت : با کثرت اطلاع از کلام عرب و احاطه به لغات مانوس ✓
- با علم بدیع ✓

انواع اسالیب :

۱- اسلوب علمی : بیشتر از اسلوب خبری دیگر به فکر سالم نیاز دارد.

باید واضح باشد و سادگی داشته باشد.

مجاز را اشتراک نظر و محاسن بهیچ نداشته باشد.

تفسیر و تفسیلی که معنا را نزدیک کند مقبول است.

۲- اسلوب ادبی : شعر و نثر فنی جایگاه این اسلوب

است و تشبیهات، کنایات، پویش و...

بسیار مخصوص به ناموس است و باید بکند...

۳- اسلوب خطابی : قدرت معانی و الفاظ اینجا آشکار می شود.

خطیب باید غم سوزناک را جمع کند.

بلند زیبا و واضح باشد. پایین در بالا نشین

صدای شکوه القادح و اشک است محکم.

و در آن تکرار و استعمال مترادفات و...

زردن و ضرب المثل ها است.

بهتر است که هر چه چار اخبار، مطلب به با استفاده

و تعبیر و استعاره بیان شود.

تازه کار؟ مقصود می کند

حرف مجاز و تشبیهات را

زیاد کند بهتر است در

استعاره آشکار است.

مسند الیه

فاعل : قام زید

اسم نواسخ : ان زیداً قام

مسبدا : زید قام

مفعول اول خلق : ظننت زیداً قاماً

هم آری : أريتك زیداً قاماً

نائب فاعل : ضرب زید

مسند و مسند الیه

حقیقتاً طه هستند

در حکم طه هستند : لا اله الا الله لا شریک له

اول حقیقت و در حکم : سمع بالصدع خبر

صدق : مطابقت با واقع

کذب : عدم

بالعکس : الامر قرب مکد وعد

هدف از خبر : آگاه کردن مخاطب از خبر فائدة الجنب

آگاه کردن مخاطب به علم خبر از خبر لازم فائدة

لازم الفائدة این است که :

علم یا ظن به آن داشته باشد

گاه خبر از نو غرض خارج شده ، احداث هست :

- ① استرحام : اِنِّیْ فَقِیْرٌ ① تَعَدُّر : اِنِّیْ اَبْهَمُ اِلَیْ اِلٰهِ الطَّلَاق
- ② تحریک همزة : لیس سوا، عالم و مجبول ③ فخر : اِنِّیْ اَبْهَمُ اِلَیْ اِلٰهِ قَرِیْبٌ
- ④ اظهار مغف : اِنِّیْ وَفَعُ الْعِظَمِ ⑤ مدح :
- ⑥ حسرت : اِنِّیْ وَنَعَمْتُ اِنِّیْ ⑦ انک شمس
- ⑧ توبیخ : اِنِّیْ حَادِثٌ لِّحَقِّ وَفَعُ اِبْطَل ⑨
- ⑩ توبیخ : اِنِّیْ طَالَعْتُ (کَرِهْتُ هَذَا خَرَابًا)
- ⑪ تذکر بهر حالت : لَا سِتْوٰی کِسْلَانِ وَنَسِیْطِ

حق الکلام : اِنَّکَ بِقَدْرِیْزِ بَارِدٍ نَزِیْطٍ وَنَدِیْکَ

لِاِضْطِحَاحٍ وَبِیَّانٍ

حالات کلام به خاطر اصداف حالات مخاطب :

خانی الذهن : کَلِمٌ یَّدُوخٌ تَکْیِیْدٌ < اِبْتِلَآئِی >

متردداً فی الجنب : شِدَّتِ اِنَّکَ تَکْیِیْدٌ < طَلَبِی >

ادوات تَکْیِیْدٍ : هُنَّ : بَیْدِ تَکْیِیْدٍ نُوْد < اِنْکَارِی >

① اِنَّ ② اَنَّ ③ اِنَّ ④ اِنَّ ⑤ اِنَّ ⑥ اِنَّ ⑦ اِنَّ ⑧ اِنَّ ⑨ اِنَّ ⑩ اِنَّ ⑪ اِنَّ ⑫ اِنَّ ⑬ اِنَّ ⑭ اِنَّ ⑮ اِنَّ ⑯ اِنَّ ⑰ اِنَّ ⑱ اِنَّ ⑲ اِنَّ ⑳ اِنَّ ㉑ اِنَّ ㉒ اِنَّ ㉓ اِنَّ ㉔ اِنَّ ㉕ اِنَّ ㉖ اِنَّ ㉗ اِنَّ ㉘ اِنَّ ㉙ اِنَّ ㉚ اِنَّ ㉛ اِنَّ ㉜ اِنَّ ㉝ اِنَّ ㉞ اِنَّ ㉟ اِنَّ ㊱ اِنَّ ㊲ اِنَّ ㊳ اِنَّ ㊴ اِنَّ ㊵ اِنَّ ㊶ اِنَّ ㊷ اِنَّ ㊸ اِنَّ ㊹ اِنَّ ㊺ اِنَّ ㊻ اِنَّ ㊼ اِنَّ ㊽ اِنَّ ㊾ اِنَّ ㊿ اِنَّ

① نون تَکْیِیْدٍ ② حروف زائده ③ تکرار ④ قد

① اِنَّ ② اَنَّ ③ اِنَّ ④ اِنَّ ⑤ اِنَّ ⑥ اِنَّ ⑦ اِنَّ ⑧ اِنَّ ⑨ اِنَّ ⑩ اِنَّ ⑪ اِنَّ ⑫ اِنَّ ⑬ اِنَّ ⑭ اِنَّ ⑮ اِنَّ ⑯ اِنَّ ⑰ اِنَّ ⑱ اِنَّ ⑲ اِنَّ ⑳ اِنَّ ㉑ اِنَّ ㉒ اِنَّ ㉓ اِنَّ ㉔ اِنَّ ㉕ اِنَّ ㉖ اِنَّ ㉗ اِنَّ ㉘ اِنَّ ㉙ اِنَّ ㉚ اِنَّ ㉛ اِنَّ ㉜ اِنَّ ㉝ اِنَّ ㉞ اِنَّ ㉟ اِنَّ ㊱ اِنَّ ㊲ اِنَّ ㊳ اِنَّ ㊴ اِنَّ ㊵ اِنَّ ㊶ اِنَّ ㊷ اِنَّ ㊸ اِنَّ ㊹ اِنَّ ㊺ اِنَّ ㊻ اِنَّ ㊼ اِنَّ ㊽ اِنَّ ㊾ اِنَّ ㊿ اِنَّ

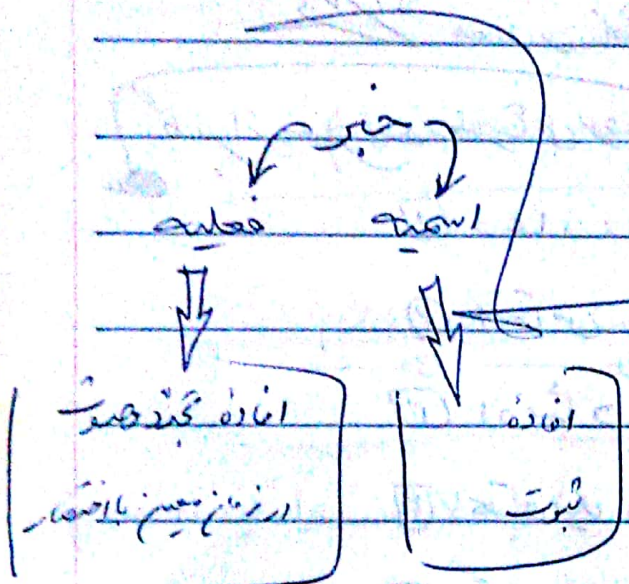
سید
فانل شفی



مقتضى اعتباری :

- ① تنزیل الاعمال بفائدة الخبر (نفسه)
- ② تنزیل حالی الذهن بمقتضى السان المتروک
- ③ " غیر المنکر مقتضى المنکر (بمعنى الذهن نفسه)
- ④ " المتروک مقتضى الحالی الذهن

- ⑤ " " مقتضى المنکر
- ⑥ " المنکر مقتضى الحالی
- ⑦ " " مقتضى المتروک



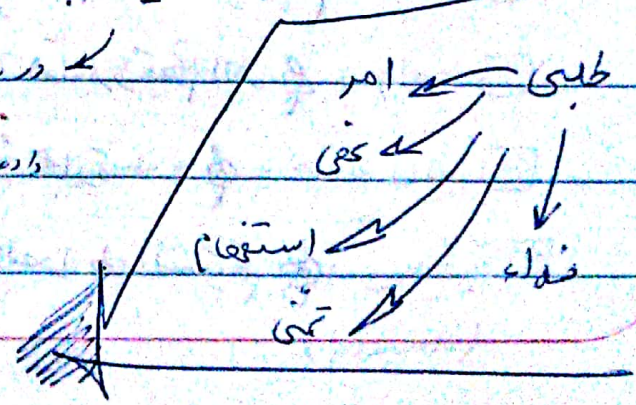
✓ باید خبر مفرد باشد یا مجمعه اسمیه افاده ثبوت
و استمرار داشته باشد
یا مجمعه اسمیه باشد

الشیاء

طلبی خواصه نه طلبی است که در اعتقاد متکلم وقت طلب حاصل

غیر طلبی صحیح، فم، عقود، قسم، تعجب، حجاب و

که در بلاغت از آن عجز نرود و غالباً خبر حشده است و نقل داده شده اند (معه خواصه نه طلبی نیستند که در وقت طلب باشد)



امر : طلب حصول فعل از مخاطب با حالت استعلاء یا التزام

- ① فعل امر : ﴿ خُذْ الْكِتَابَ ﴾
- ② مضارع مجزوم بلام امر : ﴿ لَنُنْفِقَنَّ ﴾
- ③ اسم فعل امر : ﴿ عَلَيَّكُمْ أَتْسِمُ ﴾
- ④ مصدر نائب از فعل امر : ﴿ سَعَيْتُ فِي سَبِيلِ الْحَيْرِ ﴾

کتاب را از مغیر امر خارج می شود :

- ① دعاء : ﴿ رَبِّ اَوْزِعْنِي ﴾
- ② التماس : ﴿ اعْطِنِي الْقَمَّ يَا اُنْحَى ﴾
- ③ ارشاد : ﴿ فَاكْتَبُوهُ ﴾
- ④ تهدید : ﴿ اَعْمَلُوا مَا شِئْتُمْ ﴾
- ⑤ تعجیز : ﴿ فَاَتُوا سَبْعَةَ ﴾
- ⑥ اباحه : ﴿ كُلُوا وَاشْرَبُوا ﴾
- ⑦ تنوید : ﴿ فاصبروا اولاً تصبروا ﴾
- ⑧ اكرام : ﴿ ادخلوها بسلام آمنين ﴾
- ⑨ اتيان : ﴿ فكلوا مما رزقكم الله ﴾
- ⑩ اهانة : ﴿ كونوا حجارة ﴾
- ⑪ دوام : ﴿ اهدنا الصراط المستقيم ﴾

١٣ ثنى : انجل يا ايها الليل الكليل

١٣ اعتبار : انظروا الى شروق الشمس اذا اشرق

١٤ اذن : ادخل

١٥ تكوين : لو كن نيكون

١٦ تخيير : ترون هذا او اختار

١٧ تاديب : كل ما يلبك

١٨ تعجب : انظروا كيف ضربوا لك الفضائل

نحى في طلب ما في انعام منير . بحالة اسعد . بالفرام .
① ————— ② ————— ③

① مصادر مقرون بلا عفا : لا تسدوا في الارض

تدبر الصغار بعد غروب الشمس

① دعاء : في ربه لا توجلنا ⑦ قفى : يا ليلة الأس لا تنقضى

② التماس : احل الاخ لا تقوا ⑧ تحديد : لا تطع اخرى

③ ارشاد : لا تسالوا عنى ⑨ كراهة : لا يلقن وانما في الصلاة

④ دعاء : لا تحبب السخا ⑩ تويج : لا تسبح خلق وتأتى مثل

⑤ بيان عاقبة : لا تحبب الذين تملأ ⑪ أساس : لا تخن ان السخا

⑥ تينيس : لا تسعدوا مقدكم ⑫ خيبر : لا تطلب المجد

(١٥/١٦/١٧)

ہرے ، ہل ، ما ، می ، آیاد ، کیف ، این ، انی ، کم ، آئی

C121

اسماء

نصوب : ادراک مفرد

صدق: ادراك وقوع نیت نامہ بین مسند و مسند الہ یا بحکم وقوع آن

توضیح هر کدام از این ادوات دانسته در ۲۰ مورد از معانی مختلف خود در کتاب ص ۷۲-۷۹

حماني : طلب الحجة كعقوب است ولا حصوله متوقع نیست

یا چون محال است [کافر در غم است و آید]

وہا دور ان دسترس

لَيْتَ، هَلْ، لَوْ، لَعَلَّ

فداء و طلب امتثال فحلب

هـ هـ ائى . يا . آى . اُيا . هـيا . وا

me

قریب

کابر قریب به منزله بعد فرض و خود : ① اشراف به علو مرتبه اشر

② به پائینی درجه اشر

کابر از معنی اخص خارج می شود

و معنی دیگر کابر روز

- ① اعزاء ② استغناء ③ نیت ④ بخت
⑤ زوج ⑥ تخت ⑦ تذکر ⑧ بخت

خبر به جای انشاء

① تفاؤل : هلال الله لصالح

② احتراز از امر (به ضابطه اصنام)

③ تذکر به سیر بودن مطلوب (لا یرت)

④ سبب غم در جلب (ببر سرعت استمال)

⑤ اظهار رغبت : ذوقی اله تباد

⑨ اختصار : ذرا هم خارج بعد از غیر

باز تفرغ
یا تواضع

انشاء به جای خبر

① اظهار عنایت به خیرندگی اعیان و وجهی

② احتراز از مساواة لاف و سابق : الحمد لله و الحمد لله

مقرنات باید از خود

کتاب خوانده شود

احوال مسند الیه

مسند الیه: ذکرش اہم است و واجب؛

رجحان الذکر:

- | | | |
|---|---|--------------------|
| ۱) زیادتِ تقریر و انقیادِ سامع | → | ۱) اولیٰ علیٰ ہدی |
| ۲) اعتقاد بہ قرآنِ نبوت و افعالِ خفایہ سامع | → | ۲) سعدی بسم الرحمن |
| ۳) رد اعتقاد مخالف بہ الہ واحد | → | ۳) الہ واحد |
| ۴) لذت بردن از اسم | → | ۴) الہ واحد |
| ۵) اثر بہ کہ زہن سامع | → | ۵) سعدی قال قذا |
| ۶) ثابت و حکم کردن بر سامع | → | ۶) فیذہ صد (اقرار) |
| ۷) تعجب (اگر حکم غریب باشد) | → | ۷) علیٰ یقاع الہام |
| ۸) بزرگداشت مسند الیہ: حضرت سید الدواعی | → | |
| ۹) اہانت بہ: السارق قادم | → | |

حذف مسند الیہ:

۱) در ترکیب محذوف آشکار شود: اہلاً و سہلاً (المنہ و النہ)
 ۲) نہ شود: یعلیٰ و یمنع (نہ و نہ)

دلائل حذف:

- ۱) آشکار بودن آنہ: قلات ^{عنا} عجوز عقیق
- ۲) پیون کردن از غیر مخالف: اقبل [عینا]

- ④ اگر نیاز شد بتوان اظهار کرد : [دست] لیم جنس
- ⑤ فرصت از دست نرود : [هذا] غزال
- ⑥ سبیل میزان آگاه را می : [اقر] نوره مستفاد من نور الشمس
- ⑦ صیق مقام به خط گیره نادر : [انا] عید
- ⑧ محظ فاسیه منقر منقر : من ملات سریته جدت سریته [عذائس]
- ⑨ ر ر ر ر : ان توت الولاح [بردا الناس]
- ⑩ حفظ وزن : لا علی [لا علی سیدی]
- ⑪ منایه کاملاً معلوم است : ک عالم العیب والسموات ک [النش]
- ⑫ تبعیت از استعول عرب : رسته من غیر نام [هذه]
- ⑬ پاک کردن زبان از ذکر آخر : ک ضم یلم عی ک
- ⑭ زیاده سخن فایده : ک مضرب جمل ک [افری]
- ⑮ مستحضر بودن به خط عهد : ک واستوت علی الجودی [السفینة]

حق اطسند الیه : معروفه باشد از این نگارم علیه است

(باید غرض باشد که نام نویسد)

بالنداء
بالاضافة
بأل
بالصولة
بالاشارة
بالعلمية
بالاظهار
(اینجا نداء را هم از معارف دانسته اند)

چرا ضمیر :

۱) در مقام تکلم است : انا انبی

۲) خطاب : انت الذی

۳) عیت : هو ضمیر المحامین

یا نفظ بدلا ذکر شده
یا معناه

فارصوا هو از کی

منعنا ثلثا ما ترن : یا ذکر شده و دو توبه در دال بر آن هست

اصل در خطاب مشاهد معین باشد

عند لا اله الا انت

غیر معین باشد : اذا انت الکریم ملککته (غیر الله)

اصل ذکر ضمیر بعد از مرجع

عند ایجاد تثنوی در سابع : نعم رجلاً علیها ، ضمیر بر آن یقظه

ادعاء حقیر و انزوع در ذهن : استلخ تحت ملایع

العدول بالامتنان بحی مقام الامتنان

ظواهر به جای ضمیر :

۱) به خاطر انقاد بر سابع : احی المؤمنین یا امرئ

۲) نشان دادن معنادر نفس مخاطب : لا استوی بونی احدا

(۳) فلان از ذکر اسم او : مستغنی است بخدا

(۴) طبع عطوفت کردا اللہ عین سیادت العفوة

فوائد علمية

① مدح باقر : جاد ضرر

۱۲) زم، راحت : جاء صفحہ

③ تفاسیل : حادثہ سرور

١٤ تساؤم : حرکت فی البعد

(۷) تَبَرُّؤُ : التَّابُّ اِكْرَامِي

٥) تَلَدُ : ... لِيَلَايَ مِنْكَ أُمُّ لِي مِنَ الْمَثَرِ

۷ کتابیہ : انور علی غفر کذا (فتاویٰ انور علی غفر)

فوائد أسامة

تہذیب راہ شفا سازد خستہ دل را بہ صحت و شادمانی باز آید

:- 2nd run

① بزرگداشت درج با قرب : یعنی ان هذا القرباء

بسم الله الرحمن الرحيم

(۲) تحقیر یا قرب یا بعد : ﴿هل هذا...﴾ ﴿عذبن ابدی﴾

(۳) اظہار بعید بودن : ﴿هذا الذي ترى الاوهام حلاوة﴾

(۴) نہایت عنایت و مہربانی : ﴿هذا الذي تعرفه البطحاء...﴾

(۵) تعریف و بزرگداشت : ﴿اولئك آياتي...﴾

(۶) آگاه سازدن و یاد دلانیدن : ﴿موصوفه دالہ کہ بہ خاطر آن اوصاف منیتہ﴾

آن خیر است کہ آید : ﴿اولئک علی ہدی من ربکم﴾

فائدہ موصولہ

اگر تہوارہ شناسانہ باشد

بہ نیکوئی

۱ ﴿تسوی سامع﴾ (اگر حکم غریب باشد) : ﴿الذي حارت﴾

۲ ﴿بہنہن کردن از غیر مخاطب﴾ : ﴿اخذت من جاد الایمہ...﴾

۳ ﴿آگاہ کردن مخاطب بہ خطائے﴾ : ﴿وان الذین قد عوی...﴾

۴ ﴿بہ خط و دیگر﴾ : ﴿ان الہی زعمت...﴾

۵ ﴿تعظیم شأن مسند الیہ﴾ : ﴿ان الذي سمع السماء...﴾

۶ ﴿بہ ترس انداختن﴾ : ﴿مفتخعون من الیم ما غنیم﴾

۷ ﴿زشت بودن تفریح بہ اسم﴾ : ﴿الذي ربانی ابی﴾

۸ ﴿ان رہ بہ﴾ : ﴿غنت خبر﴾ ﴿الذین آمنوا﴾ ﴿لکم مغفوة...﴾

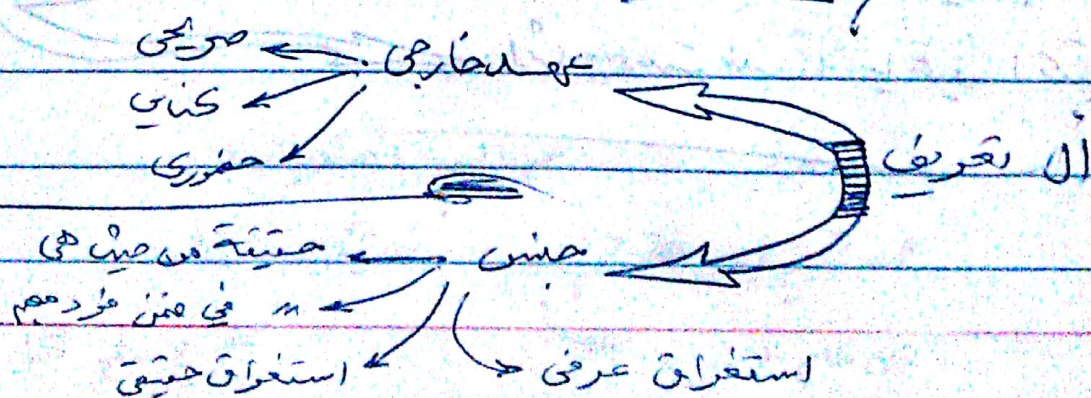
- ۹) توبخ سامع : اِنِّیْ اَحْسِنُ اِلَیْکَ وَ اَنْتَ اِلَیَّ
 ۱۰) استغراق : الَّذِیْنَ یَاْتُوْنَ اَکْثَرُھُمْ (بغیر محاشنہ را)
 ۱۱) ابہام : لَکَ تَقْسِ مَا قَدَّمْتَ

فائدہ آل عہدہ :

(لام حقیقہ)
 آل جنسیہ :
 زیرا قبلاً صریحاً ذکر شدہ است
 یا تلویحاً : لَیْسَ الَّذِیْ کَالْأُنْثٰی
 یا حضرات : لَیْسَ الْیَوْمَ اَکْثَرُ

- ۱) اِنَّہٗ بِہٖ حَقِیْقَتٌ شَیْءٌ : الْاِنْسَانُ حَیْوانٌ نَّاطِقٌ
 ۲) اِنَّہٗ بِہٖ حَقِیْقَتٌ دَرْمَنٌ مُّرَدِّہُمْ : لَیْسَ اَخَافُ اَنْ یَّاْکُلَ الذَّنْبُ
 ۳) اِنَّہٗ بِہٖ حَقِیْقَتٌ اَفْرَادٌ : لَیْسَ عَالَمٌ اِلَّا الذَّنْبُ
 لے (استغراق حقیقی)

- ۴) اِنَّہٗ بِہٖ حَقِیْقَتٌ اَفْرَادٌ مُّرَادِہُمْ : جَمْعُ الْأُمْرِ الْتَجَارِہِ
 لے (استغراق عرفی)



جذب کیا یا ہم عنبر معرہ ہو۔ → تخصیص میں ذالہ بہ سند : طہ خیر الزاد التقویٰ
 کہ کال آن صبر : اکرم التقویٰ

فائدہ اضافہ

- ① چون کو تہ ترسہ رعاست برابر تشابہ : جاء علامی
 - ② نہ توان ہم را جدا جدا نام برد : اجمع اهل الحق
 - ③ رہا از تبعات قدیم بعض بعض دیگر : حضر امراء الجند
 - ④ بزلالت مضاف : کتاب السلطان حضر
 - ⑤ تحقیر : ولد اللص قادم
 - ⑥ اختصار بہ خاطر ضیق مقام : هوای ...
- (منج و زار)

فائدہ مذاہ :

- اگر مخاطب را نشاند : یا رجل
 اگر نہ صحت طب : یا مکتبہ احب الدرس

تذکیر مستند الیه :

- ۱- تکثیر : طوری که کذب رسالت من قبلك
- ۲- تقلیل : طوری که لو كان لنا من الامر شيء
- ۳- تعظیم و تحقیر : له حاجب (عظیم) ... ليس له حاجب (حقیر)
- ۴- پنهان کردن : قال رجل ...
- ۵- مقدّم افراد و مهت کردن : وولى اخوان من ولى
- ۶- مقدّم نوعیت کردن : لكل داء دواء (نوع دواء)

فائده تقدیم مستند الیه :

- ۱- تعمیل در بیان خبر امر : العفو عنك معذور به الامر
 - ۲- ... به : العفا من حكم به العاصي
 - ۳- تشویق به مناظر (اثر مستقیم و عجب بودن را بجا نهد) : الذي حاربت
 - ۴- تلذذ : ليلي و صليت
 - ۵- تبرک : اسم الله احدثت به
 - ۶- تفریح به ... و تفریح به ...
- كل نظام لا يفتح → لا يفتح كل شيء

۷- افاده تخفیر (اگر قبل آخر قرار دهی و مستعمل باشد):

ما انما فعلت هذا (تقریناً از خود)

۸- اگر مقدم در بعضی اخبار باشد: ابعث المسیب

۹- به خاطر حسن قناعت در خبر: هذا الكلام صحيح، طبع، بلیغ

۱۰- مراعات ترتیب و محویر: لا تأخذ سنة ولا قوم

فائده تاخیر هستند الیه:

هر جا که مستعمل اقتضای تقدیم داشت

فائده ذی هستند:

① اصل ذکر آخر است.

② خوف از عدم ادراک سماع و قناعت.

③ قهر سماع: هو اصلها ثابت

④ مخالفت و رد بر مخالف: هو عمل یحیی الذکا

⑤ منع از انکار مثل تجدید و صورت و ...

انکه مستعمل است و بجز ملحق را ندارد

فائده حذف مسنده

۱۱ اگر ترینه اړ مېرانه باند ترینه مذکور

ترینه منډه

۱۲ اخوازه اړ غېټ

۱۳ ضيق العام له الحاشه كلام

۱۴ تبعيت له استقلاله (در ضرب المثل؟)

فائده تعريف مسنده

۱۱ حكم به ارتباط اړ معلوم يا اړ معلوم ديگر : هذا الخطيب

۱۲ انحصار مسنده مسند اليه : مسند اليه سعد الزعيم

۱۳ برابر سان نفيم : هر هدي للمتقين (تعظيم)

۱۴ تحخير : ما حاله رجلاً يذکر

فائده تقديم مسنده

۱۱ عبد باند : قام على

۱۲ صدارت طلب باند : اين الطريق؟

۱۳ تحخير به مسند اليه : له ملك السموات والارض

۱۴ آگاهي به اشياء اين خبر است بديقت : له هم

۱۵ تشويق سامع به مناظر : هو ان في خلق ...

⑥ تفاؤل : می عافیت است

⑦ انحصار سند الیه در سند : ﴿ لَعَنَ دِينَكُمْ وَلِي دِينِ ﴾

⑧ المساواة مكانية : بالمخاطب (والم)

⑨ تعبیر ببارت در مخاطب : ﴿ تَعْلَمُ بِمَنْ يَدْعُوكُمْ إِلَى دَعْوَاهُمْ ﴾

فعل

اسم

مصدر

سند

جمله

سببی : ﴿ حَتَّىٰ آتَوْهُ فَذُكِّرُوا ﴾

تخصیص حکم : ﴿ أَنَا سَعِيدٌ فِي حَالِي ﴾

تأکید حکم : ﴿ سَعِدَ حَقِيرٌ ﴾

۱۴۲۲
اگر فقط سند الیه

سند در جمله بود حکم ملحق است

در هر چه اضافه کنیم حکم را مقید کرده ایم

و حکم مقید ترفع و تنصیب بیشتر دارد. ﴿ كَذَّبَ الْكَاذِبُ ﴾

﴿ وَ مَا خَلَقْنَا ... لَا عَيْنَ ﴾

قیود

توابع ، صغیر فعل ، فواسخ ، ادوات شرط

نفس ، مفاسیل غنیه ، حال ، تمیز

نعت : (۱) مختصر (اگر مکمل باشد) (۲) ترفع (اگر معرفه باشد) (۳) تالیف : مشهور و نامشهور

(B) $\vec{r}$: شعاع الموضع (A) $\vec{r}$: شعاع الموضع

(٧) كسفت الرحمية : الجسم الطويل يشغل مقراً

توكيد: (۱) تقرير: جاء الاسم المبر (۲) تقرير: ضاع لوم: جازني الاسم نفسه

(۳۶) تقریر همراه دفع توهم عدم قبول : (۱) مسجد امام لائیکہ لاہور

(۱۵) ارادۂ نفس پرستوں کے لئے درج ذیل آیتیں سامع : ﴿ اَسْمِعْ لَنَا وَنُحْضِرْ ﴾

عطف بر (۱) : (۱) توفیق صبر ع ، اسم خاص به آخر : ابو خاندان ، بی ، جادو

④ ع: ϕ جعل الـ الصفة المتاخر ϕ

عطف نسق : ① نقد سذائیه : جاسعد و عمر ② نورس : جاسعد و منصور

(۷) خط رابع : جاء في الامسند (۴) تغيير الحكم : ما جاء في قوله

(٥) فَكَيْتَ لِلْإِيمَانِ أَنْ يَقُولُوا أُوْا كَيْمٌ (٦) إِبَاحَةٌ (بِالتَّحْقِيرِ)

بدل : ① تعویض و توفیع : حضور الہی یعنی (بدلہ دل)

(۲) "در تمام این سالها"

صفر و فصل : ① تخصیص : زید هو العادل ② تاکید در تخصیص (از مضمیر باردار)

⑦ تمیز خدایت : العالم هو الغافل بطلان

نواسخ: ۵۰ گان ← اسرار : حفاظت سال حاضر

• ظل ، بابت ، اصبح ، اُسی ، اُسی : مقید ہر لفظ کے

• ما دام ————— معتد به زمان باشد خاص

۵ گاد، کر، اوٹلن سے نزدیک ہوگا

• اِنْ ، اَنَّ ← تَاكِيْد • كَاَنَّ ← تَشْبِيْه

• لَكِنَّ ← اِسْتِدْرَاك • لَعَلَّ ← رَجَا

• لَيْتَ ← تَمَنَّى • وَجَدَ ، اَلْتَى ، دَرَى ، عَلِمَ ← فَعِيْل كَرْدَن

• خَالَ ، زَعَمَ ، حَسِبَ ← ظَنَ • اَتَخَذَ ، جَعَلَ ، صَبَرَ ← تَكْوَل وَصِيْرَت

• مُشْرَطَةٌ • هَتَى وَ اَيَانَ ← دَمَان

• اَيْنَ ، اَتَى ، حَيْثَا ← مَضَارِع

فَرْقٌ : اِنْ ، اِذَا ، لَوْ • كَيْفَا ← حَال وَ مَكَانَتَه

اِنْ ← عِلْم جَزْم بِه دَوْع مُرَوِّد اَكِيْدَه

< اِكْر اَهْتَمَالَ دَوْع مُرَوِّد ، مَعْلُ مَضَارِع اِيْمَانِيَّة >

اِذَا ← جَزْم بِه دَوْع اَي اَهْتَمَالَ كَثِيْر بِه دَوْع مُرَوِّد

< اِكْر جَزْم لَوْد ، مَعْلُ مَضَارِع اَكِيْدَه >

لَوْ ← مُرَوِّد كَثِيْرَتَه كَمْ يَقِيْنَه لَدِيْم حَاصِل زَرْوَد

< اِيْدِه دَوْحِيَّة مَضَارِع اِيْمَانِيَّة >

مَكْنَزَة شَرْطِيَّة

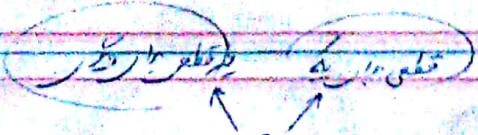
بِه اَعْتَبَار حَوَاب مُرَوِّد

يَسْتَوْد حَبِيْرِي اِيْدِه اِيْدِه !

اِسْتِعْمَال اِنْ فِي مَقْطُوْع الْحَصُوْل :

۱) اِيْجَاهِل : اِنْ كُنْتُ مَعْذُوْرٌ هَذَا مَعْنَى خَطَا

۲) اَتَرِيْل فَيُحِبُّ عَالَم ، مَثَلَةُ اِلْجَاهِل : اِلَه كُنْتُ مِنْ تَرَاب فَلَا تَنْفَعْنِي



۱۳) تعییب غیر متعین به ستم به ستم : ان سافرتما کن کذا

استعمال اذا در مشکون (خروج از منزل) :

۱۴) ان رو به بیکدیگر شد به از نشستن : اذا كنوا المراء احضب الناس

۱۵) تعییب متعین به ستم به ستم : اذا لم تسامروا كان کذا

اگر اذا و آن استقبالی باشند باید مغل آنها نظر مستقبل بیاید

مگر در دو جا :

۱) تناول : ان عشت فعت الخمر

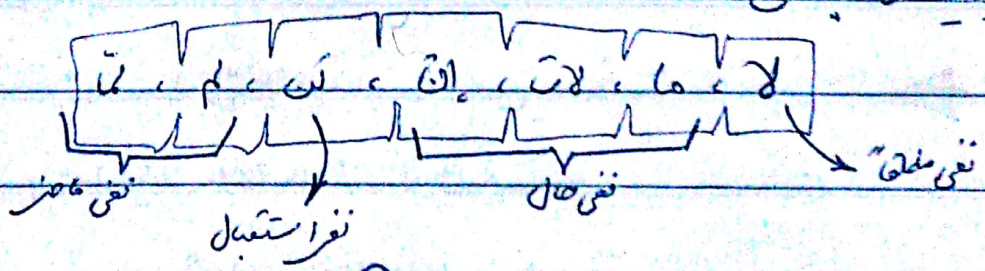
۲) غیر حاصل را حاصل فرض کردن : ان مت كان صوابی للفقراء

گاهی شرط و جزای کو از صافی خارج می شود :

۱) اگر امانه است در حاضر باشد : لو لم یطعمکم لعنتم

۲) اگر بابت مستقبل بر سرش عافیه است (عام) : ولو تری اذا المجرمون

تعیید یا نفی :



ادامه در بعد از

«طمس است»

ادله جواهر



تعیید به مفاعیل :

بیان زرع عقل ، ما وقع علیها ، منها ، لا تجلبها ، بمقارنتها

تعیید به حال : بیان حیث ماصبحال و قید زدن علی آخر

تعیید به تمیز : برابر « آنچه از ذرات را نسبت مخفراست »

فوائد حذف مفعول یا حال یا تمیز :

۱] تعظیم دارند : ﴿ وَاللَّهُ سَدُّ عَوَالِي ﴾ [تجميع عبادات]

۲] چون مبتدا ذکر شده : ﴿ لَمْ يَخْرُجْ إِلَّا مَا يَشَاءُ وَنَسَبَ ﴾ [ما سبأ]

۳] طلب اختصار : ﴿ يَخْرُجُ مِنْ يَشَاءُ ﴾

۴] استرجاع تخریج : « هَا دَأَيْتُ مِنْهَا » [عورة]

۵] به خاطر تفصیل بعد از آن : ﴿ فَمَنْ شَاءَ فَلْيُتَمِّمْ ﴾ [تجميع الامارات]

۶] حذف سجع و وزن : ﴿ سَيَذَرُكَ مِنْ غُثَى ﴾ [الله]

۷] متخفف بودن آن : رَعَى الْمَاسِيَةَ [سبأ]

۸] مستدر را به مثله لازم نمودن (چون غرض اصداف است)

اصل تقدم عامل بر محمول است :

گاهی مؤخر می شود : ① به خاطر تخصیص : ﴿ إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ ﴾

② رد مخاطب به مراد : ﴿ نَصْرًا رَأَيْتُ ﴾ [در واقع تاکید است بر]

رد مکر (انکار)

(۳) مستقیم محل اخبار یافتند : ابعاد طول التجربة تتخذ هذه الزخارف

(۴) وعلیٰ سلاسل آیات : خذوه فقلوه ، ثم انجم منوره

توضیح بین دو علامت فعل : یا به خاطر امر معنوی است (مثلاً اگر مستقیم شدیم بهتر شد)
خط در نمود

یا امر عقلی : اگر کسی بدتر شد مستقیم شود - لغت در نمود (لا بد)
یا به خاطر اهمیت که بر دیگر

۱۵۰ مرتبه از قرآن

طرق قصره

در لغت قصر

۱) تقوی و استقامت

در اصطلاح قصر

۲) انما

مقصود

۳) عطف باللام

معطوف مفرد باره

۴) تقدیم ماحقه التاخر

حقیقی : در واقع م مختصر باره

اصطناعی : شریک در مختصر (مبالغه در)

له لیس السجاع الالهو

✱ غایه قصر : تمکین الکلام و تقریریه فی الذهن

قصر : صفت بر موصوف : لازمی الای

موصوف بر صفت : ما الی الای

فصل اضافی → افراد : اگر مخالف معتقد به شریعت باشند : انما ایسا الله واحد

قلب : در به عکس حکم باشد : هاسا فوالا علی (مفید نیست) (قلب)

تعیین : در به تردد در حکم باشد : الارض متحرکة لا ثابتة

وصل → عطف جمله علی آخری بالواو

فصل → ترون هذا العطف والاستیناف

مواضع وصل :

۱- دو جمله لفظاً و معنایاً در خبریت یا اثباتی می باشند :

یا فقط معنایاً (اگر لازم الفصل نباشد)

و ان الابرار لغنی نعم و ان الفجار لغنی عجم

۲- دو جمله متضادند و در مفضل خلاف غرض را به نظر آورده اند : لاوشفاء الله

۳- اولی جمله از اعراب در و دوم در سخن شریک است : علی میگوید و یفعل

مواضع فصل :

در بدل، عطف بیان یا تکیه (در دو جمله)

۱- کمال اتصال بین دو جمله باشد ، احتیاج معنوی داشته باشند ، گویا یک حکم باشد .

۲- کاملاً متضاد باشند ، گویا هیچ ربط بین آنها نیست

۳- رابطه قوی بین آنها باشد ، بهمان شیه کمال گویند . (مثال و جواب)

۴- جمله ثانی بین آن دو جانی شده باشد ، (شبه کمال الانقطاع)

۵- ارتباط محبت و در حکم واحد نیستند ، عطف گویند . (توسط بین کمال بین)

اگر در جمله حالیه ضمیر خود الحال نبود ، واجب است عطف با واو :

حال چندی سر جا بیوف و او را آید :

① اگر حال مستثنی باشد و یا بعد از آن آید مستثنی باشد :

وَاتَّكَمْتُمْ فَوَادَ الْإِقَالِ جَمْعًا كُنَ الْوَيْلُ مَضِيًّا جَارًا نَوْعًا

② اگر فعل مضارع مبتدئ یا منتهی باشد یا لا باشد :

وَجَاءُوا آبَاءَهُمْ عَشَاءً يَبْكُونَ

③ چندانکه محذوف باشد که بعد از حرف عطف است یا عطف محذوف است یا که مفعول ماضی است

جامع بین دو جمله یا عطفی است

یا و همی

یا و خیالی

تعبیر

مسأله

علی قدام المعنی

اطناب

زاد علی قدام المعنی

ایجاز

نقص علی قدام

ایجاز

قصی (بلاغت) که در لکم فی النقصان حیاة

حذف

۲

(قرین لفظی یا معنوی)

حشون در نزد کلام خالص نیست (معلوم است که کلام زائد است)

اصول : ایجاز

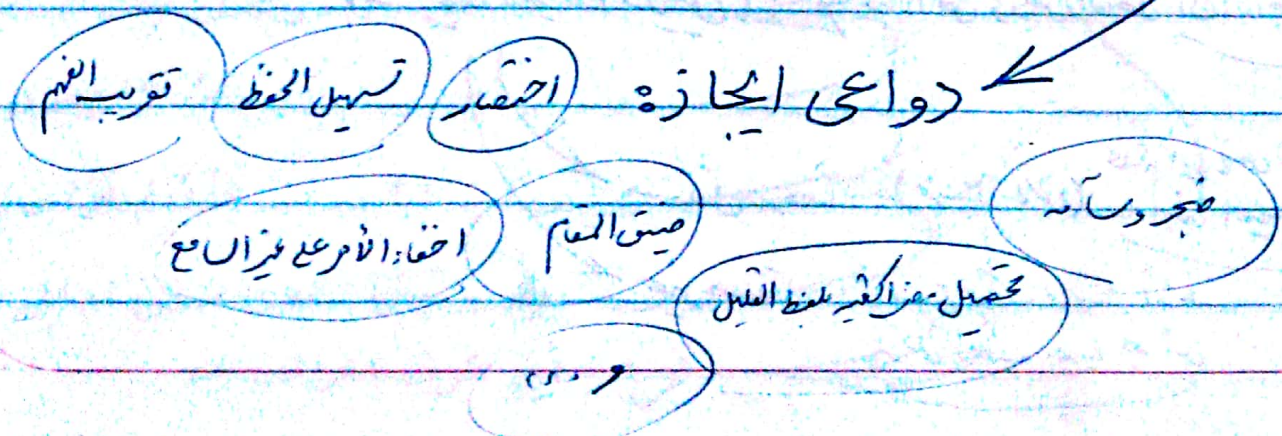
تطویر : در نزد کلام خالص نیست

محل انتقال مطلب است

(و معلوم است که کلام زائد است)

نوع محذوف :

- ١- حرف : ﴿ وَلَمْ أَنْ بَنِيَّ ﴾ [ن]
- ٢- اسم مضاف : ﴿ وَجَاهَهُمَا فِي الرَّحْمَنِ جَاهَهُ ﴾ [سبل]
- ٣- اسم مضاف إليه : ﴿ وَاتَّخَذَهَا عَشْرًا ﴾ [عشر]
- ٤- اسم موصوف : ﴿ عَمِلَ صَالِحًا ﴾ [عدا]
- ٥- اسم صفة : ﴿ فَرَادَتْكُمْ رَجِيًا إِلَىٰ رَجْعِهِمْ ﴾ [مضافا]
- ٦- شرط : ﴿ إِنْ تَبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ ﴾ [فان تتبعوني]
- ٧- جواب شرط : ﴿ وَلَوْ تَرَىٰ ﴾ [لَوَيْتَ أَمْرًا فَطِيعًا]
- ٨- منذ : ﴿ لَقَوْلِ اللَّهِ ﴾ [خلقتم]
- ٩- منذ إليه : ﴿ إِذَا حُشِرَ جَبَلٌ يَوْمًا ﴾ [النفس]
- ١٠- متعلق : ﴿ وَهُمْ يَسْأَلُونَ ﴾ [عَمَّا نَعْمَلُونَ]
- ١١- مجله : ﴿ كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً ﴾ [فبَعَثْنَا إِلَهُاتٍ]
- ١٢- مجله كبر : ﴿ فَأَرْسَلْنَا يُوسُفَ أَيْمَانَ الصِّدِّيقِ ﴾
[فَأَرْسَلْنَا إِلَىٰ يُوسُفَ لَأَسْتَجِيرَهُ الْوُزِيرَ ، فَأَرْسَلُوهُ فَأَتَاهُ ، وَقَالَ لَهُ ...]



انواع اطباء :

- ١- ذكر اني مر بعد العلم : ﴿ حافظوا على الصلوات والصلوة الوسطى ﴾
- ٢- « العلم » الحاضر : ﴿ رب اغفر لي ولوالدي ولسائر المؤمنين والعلماء ﴾
- ٣- ايفاح بعد الام : ﴿ ذلك الامر ان وبيد ﴾
- ٤- توسيع (تبيان) دستور تنبيه (تدليل) : العلم عمن : علم الاجاب وعلم الازمان
- ٥- تكبير (ذكرتها جديدا) : تاكيد : ﴿ كلا سوف تكون ثم كلا سوف تكون ﴾
- فاصله زياد : ﴿ ابني رايه احد عشر رايه في ساجدا ﴾
- استيعاب : قرات الكتاب بابا بابا
- ترغيب : ﴿ وان تغفوا وتصفوا وتغفروا ﴾
- بيان سؤال : ان العزم بن العزم بن العزم يوسف بن يعقوب بن ابراهيم
- فرح من : السخى قريبا من السخى قريبا من الناس ، قريبا من الجنة
- تاكيد : سقى الله محمدا واسلام على محمد
- ارشاد : ﴿ اولى لك فأولى ثم اولى لك فأولى ﴾
- ٦- معترضه : ابني - حفظك الله - مريض
- ٧- جملته تاكيد (تدليل) : ﴿ جاء الحق وزهق الباطل ان الباطل كان زهوقا ﴾

مستقل در معنا : (قرب التلاوة) ما استعمل الله به باري

غير مستقل : لم يبق جودك في شئ اوفيه
تركتني اصعب الدنيا بلا أمل

- ۸- اِخَال : (پایان فراموشی یا آنچه را نکرده دارد) ﴿والله یزینکم فی شأینکم بحسب حساب﴾
- ۹- احتراس : (نگیز، دفع ترس خلاف عقیده) ﴿ویطعمون الطعام علی حبیب﴾
- ۱۰- تمیم : (مفسد در علم که بذر شرع است) صینا علیها ظالمین سیاطنا

اللفات : انتقال از حالت به حال دیگر (تکلم به خطاب)

تکلم به خطاب

تکلم به غیب

خطاب به تکلم

خطاب به غیبه

غیبه به تکلم

غیبه به خطاب

تجاهل العارف :

تعجب : ﴿لو أنشع هذا لم أنتم لا تبصرون﴾

مبالغه در مدح : ﴿وجهد بدرأه الشمس﴾

در ذم : ﴿أقوم آل حصوناً نساء﴾

توسیع و شدت جرع : ﴿... کائنات لم یخرج علی این طریق﴾

رشد : ﴿... (استقام) ... لیلای مکنی أم لیلی من البشر﴾

فخر : ﴿انما تعرف المولف منه﴾

قلب : (به خط مبالغه جار دو چیز را در مقام عطف نیز)

تعبیر ملقط الماضی عن المصارع :

تنبیه علی تحقق وقوعه : ﴿ اَنْتَ اَمْرًا ۝ ﴾

﴿ قَرَبَ الْوَقْعَ ۝ قَدْ قَامَتِ الصَّلَاةُ ۝ ﴾

تفاؤل : ﴿ اِنْ شِئَانِ السَّعْدِ مَعِيَ ۝ ﴾

تقرین : ﴿ لَنْ اُشْرِكَ بِعِبَادَتِكَ ۝ ﴾

تعبیر ملقط المصارع عن الماضی :

حکایت حال ماضی : ﴿ اَلَا اَنْتَ اَمْرًا ۝ ﴾

اقتدار استمرار : ﴿ لَوْ لَوْ لَوْ ۝ ﴾

تعبیر از مستقبل با اسم فاعل :

﴿ اَنْ اَلَدِّينِ لَوَاقِعَ ۝ ﴾

قرار دادن ضمیر جای ظاهر :

== زیاده ممکن : ﴿ خَيْرَ النَّاسِ مَنِ قَعَّ النَّاسُ ۝ ﴾

== استعطاف : ﴿ اَيُّ اَذْنٍ لِي مَوْلَايَ اَنْ اُرْكَمَ (يَا ذُن) ۝ ﴾

== القاء المصاحبة : ﴿ اَمْرًا مَزِينًا بِأَمْرٍ كَبَلًا (أَنَا) ۝ ﴾

القائمت

مُحَلِّب : هَذَا بِرِثْتِي : وَكَانَتْ مِنَ الْقَائِمِينَ

أَخْفَ بِرِثْتِي : الْحَسَنِينَ

أَكْثَرُ عَلَى الْأَمَلِ : لَا تُخْرِجَنَّكَ يَا سَجِيَّةُ وَالَّذِينَ آمَنُوا

عَامِلٌ عَلَى غَيْرِهِ : مُحَمَّدٌ رِبِّ الْعَالَمِينَ

بِمَعْنَى

الموجبة

بِمَعْنَى

بِمَعْنَى

دليل اجتهادی

اصول عملیه

وجوب عمل

معتبر

قطع

وَمِنْهُنَّ مَكْلُفٌ خِطَامٌ

دليل فقهائی

اصل عملیه

غیر معتبر

ظن

بِرِثْتِي يَا أَيُّهَا الْحَكَمُ

ثَمَرِي

هر اعتقادی جز قطع

شک اصطلاحی اصول :

و ظن معتبر را گویند

ظن غیر معتبر

شک لغوی (۵۰٪)